ما جنگی داشتیم

شیرازی، کامیار

ما جنگی داشتیم؛و این جنگ؛هشت سال طول کشید.تقابل‏ با خصم و یا به عبارتی دشمن مهاجم تأثیرات بس شگفت‏انگیزی‏ بر ساختار اجتماعی،سیاسی،مذهبی،ادبی،فرهنگی و حتی شخصیتی‏ مردم این مرزوبوم بر جای گذاشت.اگر اساسی‏ترین محورهای‏ حوادث جنگ و عناصر پیرامون آن را در سرندی بریزیم،می‏بینیم‏ که این جنگ،به دور از هرگونه منفی‏بافی و هیچ انگاری،فراز و نشیب‏های مختلفی را پشت سر گذاشته است؛و به نوعی،هم‏ دارای خصیصه‏ها و ویژگی‏های سودمند و هم مضر بوده است.اشتباه‏ بزرگی است اگر تحلیلگران ما،جنگ را تنها در میدانهای کارزار و از جنبه استراتژیکی مورد ارزیابی قرار دهند.میزان تأثیرگذاری یک‏ ملت،خاصه ملت هوشیارما،از جنگ،آنچنان وسیع و پیچیده است‏ که نقادی آن،کاری بس سخت و طاقت‏فرساست؛و در یک مقطع‏ زمانی خاص،نمی‏توان این امر مهم را آغاز کرد و به پایان رساند و گفت:«دیگر بس نیست؟چندسال می‏خواهید به جنگ و پیامدهای‏ آن فکر کنید؟جنگ تمام‏شده،و پروندهء آن بسته است؟آیا زمان‏ آن نرسیده است که به چیزهای دیگر بیندیشیم؟»این جنگ‏ هشت ساله باید همواره موضوع کنکاش بررسی باشد؛چرا که‏ تأثیرپذیری مردم از آن،همچنان ادامه دارد،و تا نسلهای آتی،منادی‏ ظهور دگرگونیهای بزرگ به حساب خواهد آمد.

در این میان،وظیفهء منتقدین در آگاه‏سازی مردم و پی بردن‏ بر نقیصه‏ها،به منظور رفع آن،و بر جسته‏سازی ارزشهای دفاع‏ مقدس،به منظور تقویت و اشاعه آن،خلاصه می‏گردد و از آنجا که هر پژوهش و تحقیقی،از خبطو خطا،ایمن نمی‏ماند،پژوهشگران‏ باید دارای خصیصه‏های ذیل باشند:

1.مفتون و مجذوب مباحث هشت سال دفاع مقدس باشد. 2.غایت همت خود را در این کار به کار بندد. 3.به جنگ و مسائل مختلف آن آگاه باشد. 4.با آن مغرضانه برخورد نکند،و به دلایل مختلف،برخی‏ مسائل کشف شده را در پرده باقی نگذارد،و بازنمودی منصفانه از جنگ و پیامدهای آن را نشان دهد.

5.در تبیین و تشریح مناسبات جنگ،به ژرفاها و لایه‏های‏ زیرین توجه کند،و از عهده اقامه دلیل و برهان به خوبی برآید. 6.فردی معتقد به آرمانهای بشردوستانه،اخلاقگرا و آزادیخواه‏ باشد.و این آزادی،نه آن آزادی است که در جبهه نواندیشان‏ فرصت‏طلب از آن یاد می‏شود و انسان را در انجام هر عمل حیوانی، پست و شیطانی آزاد می‏گذارد.

حال این فرد می‏خواهد سیاستمدار باشد،ادیب باشد،جامعه‏شناس‏ باشد...اساسی‏ترین سخن در این باب،نقش ادبیات دفاع مقدس‏ در شناسایی،ژرفکاوی و تصویرگری این مقوله است.ادبیات دفاع‏ مقدس،خاصه ادبیات داستانی،می‏تواند در سامان‏بخشی به پندارهای‏ اشتباه و بی‏نظم مفید واقع گردد و در آشکار داشتن و نشان دادن‏ چهره راستین و حقیقی جنگ و مسائل پیرامونش نقش بسزایی‏ ایفا کند؛و در این میان،لازم نیست بر نقش والای ادبیات داستانی‏ در کاویدن و شناسانیدن حقایق جنگ تأکید شود؛چرا که پیش از این،صاحب‏نظران و صاحبان اندیشه،به این مقوله پرداخته‏اند. ادبیات داستانی دفاع مقدس،با بروز جنگ،حیات خود را آغاز کرد،و در دوران جنگ،خود را همسو با اهداف رزمندگان قراردارد، و پس از آن،در صدد تحلیل و ثبت رویدادهای مختلف آن برآمد. در این راستا،رمانها و داستانهای کوتاه بسیاری خلق شد.به‏زعم‏ برخی،داستانهای پدید آمده،آنچنان‏که باید و شاید،نتوانستند ارزشها و حتی نقیصه‏های جنگ را نمایان سازند،و اصولا تصویر حقیقی‏ آن دوران را پیش روی آنانی که نبودند و ندیدند به نمایش بگذارند. علت هرچه باشد،به این بحث مربوط نمی‏شود،و پژوهشی عمیق‏ و تخصصی را می‏طلبد.باوجود این،ایرادتی که به داستانهای‏ جنگ وارد است عبارتند از:فقدان جاذبه و کشش لازم داستانی، سستی در اسکلت‏بندی و زیر ساخت داستانها،شعاری بودن و احیانا سفارشی‏نویسی آثار،نادیده گرفتن پس‏زمینه‏های اجتماعی،تاریخی، روانشناختی،فلسفی...،عدم توجه به روابط علّی حاکم بر داستان، ناتوانی در شخصیت‏سازی و عدم استفاده بهینه از عناصر و سازه‏های‏ داستانی و ایجاد ارتباط منطقی میان آنها.

رمان بلند«نخلها و آدمها»،نوشته نعمت الله سلیمانی،هم به‏ دور از این نقایص نیست،و نمودی پذیرفتنی و قابل قبولی از جنگ‏ را به دست نداده است.با این حال،دارای ساختمانی ساده و محکم‏ است.این رمان،همچون آیینه‏ای،بر آن بوده است تا هم‏سوبا پیش‏برد حوادث داستانی،تاریخ جنگ را در مقطع زمانی خاصی‏ مشخص سازد و در این راستا،کاملا مشخص است که نویسنده، پژوهش وسیعی را انجام داده است؛و شاید به دلیل داشتن اطلاعات‏ نظامی-تاریخی زیاد،ناخواسته،در بعضی بخشها،قالب و ساختار داستانی به باد فراموشی سپرده شده و داستان به شیوه کاملا روایی، همچون یک گزارش و خبر،ارائه شده است.

انباشتگی صحنه‏ها و رویدادهای بسیار زیادی که نویسنده‏ مصرّ به بازگویی آن بوده،باعث شده است تا شیوهء روایتی داستان‏ دچار نقیصهء عمده و اساسی شود.در حقیقت،بزرگترین ایرادی که‏ به رمان بلند«نخلها و آدمها»وارد است مربوط به همان شیوه‏ روایی نادرستی است که غالبا اثر را از قالب داستانی دور ساخته‏ است.

نعمت الله سلیمانی ساختار روایی رمان را به‏گونه‏ای آفریده‏ است که اولا راوی حضوری بسیار چشمگیر و خسته کننده دارد.در این راستا،راوی گاه‏وبیگاه مستقیما به طرح مسائل پرداخته،و همچون روایتگران آثار کلاسیک مانند«تام جونز»فیلدینگ با مخاطبان خود صحبت کرده است.در صورتی که اگر راوی فقط به توصیف رویدادها و حوادث می‏پرداخت،کمی حضور خود را کمرنگ‏تر می‏کرد،و این اجازه را می‏داد تا شخصیتهای داستانی، آزادانه در صحنه‏ها حاضر شوند و ارتباط حسی بهتری با خوانندهء داستان برقرار سازند.به همین دلیل،رمان فوق از نوع بسته به‏ حساب می‏آید.چرا که نویسنده نه تنها به شخصیتهایش اجازه‏ فعالیت آزادانه را نداده است،بلکه خواننده را در پذیرش حوادث‏ داستانی مدنظر خود مجاب می‏کند،و اجازه نمی‏دهدخواننده،با فراغت خیال و در کمال آسودگی،خود،با توجه به مدارک و اطلاعات‏ داده شده،به قضاوت بنشیند.هر آنچه تصویر می‏شود،از منظر یک‏ راوی دیکتاتور است،که در هر فرصتی می‏خواهد خود را مقابل‏ دیدگان خواننده ظاهر سازد،و احیانا خودنمایی کند. به‏طور مثال،زار خدر بسیار تحت‏تأثیر فرزندش فاضل است. نویسنده،این امکان را به شخصیتها نمی‏دهد تا در عمل این مسئله‏ را به اثبات برسانند،بلکه خود وارد گود شده و همچون روایان‏ حکایات و افسانه‏های قدیمی،همه چیز را بیان می‏کند. «تمام عناد و سرسختی عمویش از او نیست،همه وسوسه‏ها و دسیسه‏ها زیر سرفاضل است.»(ص‏14)

«زار خدر از وقوع انقلاب و اسلامی شدن اوضاع و عوض شدن‏ خیلی چیزها دل‏خوشی نداشت.در بحبوحه انقلاب...»(ص‏16) «زار خدر مردی عیاش بود که در زمان رژیم‏شاهی با مسئولان‏ استان و شهر رفیق و هم‏پیاله بود و...»(ص‏16) «پدر سمیر مردی متدین و زحمتکش بود و گرچه از مال دنیا به جز چند نخل و یک تکه زمین و قایقی کوچک چیز دیگری‏ نداشت،اما...»(ص‏16)

همان‏طور که بیان شد،جدا از این شیوه روایتی،داستان، مخصوصا در چندین فصل اولیه،داستان بسیار روایی و مشابه‏ افسانه‏های قدیمی است،که با«یکی بود یکی نبود»آغاز می‏شد و راوی،تمامی حوادث را مستقیما و به صورت اجمالی بیان می‏کرد. متأسفانه خواننده امروز7به هیچ عنوان پذیرای چنین سبک و سیاقی‏ نیست.شخصیتهای داستانی در این‏گونه روایت،زنده و فعال به‏ نظر نمی‏رسند،و حوادث توصیف شده،تأثیر گذار و حس برانگیز نیستند.به همین دلیل،نویسنده،بسیاری از صحنه‏های نابی را که‏ در ذهن پرورانده بوده و می‏توانسته از آنها به نحو احسن استفاده‏ کند،همچون مرگ هانیه،صحنه مواجه شدن شخصیت اصلی‏ داستان با قبر شهید گمنام،صحنه سوختن پالایشگاه...را از دست‏ داده،و هیچ‏گونه تأثیر عمیقی در خواننده ایجاد نمی‏کند.

«آتش بیداد،دامن آبادان و خرمشهر را گرفته بود!توان محدود بچه‏ها روزبه‏روز ضعیف‏تر می‏شد،هنوز هیچ کمک درست و حسابی از بیرون منطقه نبرد نریده بود.معلوم نبود آن بیرون چه‏ خبر است!دل و دماغی برای بچه‏های گروه نمانده بود.تمتمی‏ هفته بعد را توی همان قرارگاه موقت مسجد خیابان«4»گذراندند و به هیچ مأمریتی اعزام نشدند...»(ص‏87)

چنین شیوه‏ای،جدا از کمرنگ کردن نقش شخصیتهای‏ داستانی،باعث می‏گردد تا حالت تعلیق مناسبی در داستان پدید نیاید.فقدان حالت تعلیق در داستانهای جنگی،معضل بزرگی است‏ که این‏گونه آثار دارند.در این مرحله،بافت داستان باید کمی ریز گردد،و با بیان جزئیات و توصیف فضا و مکان مناسب،ایجاد هول‏ و و لا شود،تا خواننده نسبت به ادامه مطالعه ترغیب گردد. متأسفانه حالت تعلیق در صحنه‏های رزم و نبرد نیز،در این‏ داستان شکل نگرفته است.در صحنه خنثی کردن بمب،که‏ می‏توانست بسیار جذاب و گیرا باشد،نویسنده با توضیحات شتابزده‏ و خلق صحنه‏های کوتاه و حضور مستقیم راوی،حالت شک و انتظاری پدید نمی‏آورد،و خواننده به راحتی دست نویسنده را در این‏ مقطع می‏خواند.گویی نویسنده تنها خواسته به وظیفه خود عمل‏ کند،و مسئله‏ای را پشت سر بگذارد.(ص‏23و24)

جدا از این،راوی گذشتهء افراد را نیز به همان سبک روایتی‏ سنتی بیان می‏کند،و حتی خود،صفات خاصی رابه شخصیتها نسبت می‏دهد.در صورتی که این‏گونه صفات باید از سوی‏ شخصیتهای داستانی نسبت داده شود.

«یکی از این سلیطه‏ها را شیر کرده بود که به سوی...»(ص‏ 30) «سلیطه به میز نزدیک شد و خواست...»(ص‏30) جدا از این،نویسنده در بخشهایی از داستان،راوی را وامی‏دارد تا شعار گونه صحبت کند:

«آنان از بهترین و متدین‏ترین و انقلابی‏ترین جوانهای شهر بودند که همگی به عشق پاسداری از انقلاب،به سپاه آمده بودند. می‏دانست که اینان هروقت از نظر تجهیزات کم بیاورند،از جانشان‏ مایه خواهند گذاشت.»(ص‏42)

با توجه به این مقدمات،مشخص می‏گردد که شتابزدگی‏ نویسنده در توصیف رویدادها باعث شده تا نقش راوی داستان و بیشتر شخصیتهای اصلی،درشت‏نمایی شود؛و لاجرم،نقایص‏ عدیده‏ای که به آن اشاره شد،ظهور کند.بدیهی‏ست که چنین‏ شیوهء روایتی نادرستی،باعث می‏گردد تا برخی اطلاعات،در بدو امر و در زمان مشخص خود،مطرح نگردد،و نویسنده پس از مواجه‏ شدن باضرورت بیان آن مباحث،به صورت تصنعی اقدام به بازگو کردن این‏گونه پس‏زمینه‏ها کرده،و ضربات مهلکی را بر پیکره‏ داستان خود وارد سازد.در حقیقت نویسنده برای پروراندن یک‏ رویداد،نیازمند یک زمینه‏چینی اولیه است،تا در بستر حوادث و رخدادها به ثمر بنشیند،نه اینکه هرگاه لازم دید،برای جمع‏وجور کردن مسئله،به بازگو کردن گذشته مبادرت ورزد. «سمیری دانست که خانوادهء محمود با شروع جنگ به اصفهان‏ رفته‏اندو دلشان رضا نمی‏دهد...»(ص‏136)

«سمیر و منصور اولین بار دو سال پیش از انقلاب با یکدیگر آشنا و رفیق شده بودند.زمانی که...»(ص‏275) روشن است چنین شیوه‏ای باعث گردد تا راوی گاه دچار اشتباه‏ هم بشود.همچون آن زمان که راوی می‏گوید:باران می‏گرید.در صورتی که این آسمان که باریدنش به گریه تشبیه می‏شود؛ نه باران،که خود گریستن است.

«و بارانها گریه‏های بهارین خویش را آغاز می‏کنند.»(ص‏ 241) اینک در باب به‏کارگیری سازه لحن باید گفت که نویسنده در ابتدای داستان،مصرّ به نشان دادن لحن بومی رایج در منطقه جنوب‏ است.اما به ناگاه تغییر لحن داده و به صورت عامیانه و تهرانی‏ صحبت می‏کنند.این درحالی است که در اواسط داستان،نویسنده‏ باز به یاد لحن بومی می‏افتد،و با قرار دادن چند واژه و حروف مثل‏ «م»،در صدد جبران خطای گذشته برمی‏آید.

نویسنده همچنین در صدد بوده است تا از عنصر فضاسازی‏ استفاده کند.این فضاسازی و توصیف محیط،در ابتدای داستان‏ کمرنگ بوده،و در بخشهای میانی و پایانی،تقویت می‏گردد.در این میان،تشریح روابط اجتماعی،سنن و باورهای مردم آن دیار، در تثبیت حوادث داستان می‏تواند نقش بسزایی را ایفا کند؛که در اثر فوق،آنچنان به آن توجه نشده است.

رمان«نخلها و آدمها»،علی‏رغم تشریح مضامین ناب انسانی، رشادتها،ایثارها و جانبازی‏ها،نیم‏نگاهی هم به مقوله«عشق و جنگ»رایج در آثار غربی دارد.گنجاندن بخشها و صحنه‏هایی که‏ به تشریح رابطه عاشقانه و پر از احساس سمیر و هانیه می‏پردازد، رمان فوق را به داستانهای آمریکایی و فیلمهای هالیوودی نزدیک‏ می‏سازد.به‏طور مثال،توصیف صحنه زخمی شدن سمیر و پرستاری‏ رمان بلند «نخلها و آدمها»،نوشته‏ نعمت الله‏ سلیمانی،هم‏ به دور از این‏ نقایص نیست، و نمودی‏ پذیرفتنی و قابل‏قبولی از جنگ را به‏ دست نداده‏ است.با این‏ حال،دارای‏ ساختمانی‏ ساده و محکم‏ است.این‏ رمان،همچون‏ آیینه‏ای،بر آن‏ بوده است تا هم‏سو با پیش‏برد حوادث‏ داستانی،تاریخ‏ جنگ را در مقطع زمانی‏ خاصی‏ مشخص سازد شتابزدگی‏ نویسنده در توصیف رویدادها باعث شده تا نقش راوی‏ داستان و بیشتر شخصیتهای‏ اصلی، درشت‏نمایی‏ شود؛و لاجرم، نقایص‏ عدیده‏ای که به‏ آن اشاره شد، ظهور کند. بدیهی‏ست که‏ چنین شیوه‏ روایتی نادرستی، باعث می‏گردد تا برخی اطلاعات، در بدو امرو در زمان مشخص‏ خود،مطرح‏ نگردد،و نویسنده پس از مواجه شدن با ضرورت بیان آن‏ مباحث،به‏ صورت تصنعی‏ اقدام به بازگو کردن این‏گونه‏ پس‏زمینه‏ها کرده،و ضربات‏ مهلکی را بر پیکره داستان‏ خود وارد سازد

هانیه از او در بیمارستان،خواننده را بلافاصله به یاد داستان«وداع‏ با اسلحه»همینگوی می‏اندازد.این درحالی است که راوی حتی‏ در این قبیل صحنه‏ها خود را کنار نکشیده و همچون آدم مزاحمی، احساست و عواطف درونی هریک را بازگو کرده،و به‏گونه‏ای‏ روایی به تشریح موضوع می‏پردازد.به همین دلیل،چنین توصیفاتی‏ به جای آنکه حس برانگیز باشند،گاه آزاردهنده جلوه می‏کنند. «عشقی که از ژرفای دلهاشان می‏جوشید،همچون رودخانه‏ مقابل،در کویر وجودشان می 6دویدو تا دریای بی‏کرانه هستی‏شان‏ پیش می‏رفت؛کویری که هیچ‏گاه از این عشق سیراب نمی‏شد!در کودکی حفره‏ای بیش نبود که سرچشمه زلال عشق از آن سر درآورده بود و اینک که سالها از آن ایام می‏گذشت...»(ص‏246) ذوق روایتگری حوادث جنگ باعث شده تا نویسنده آن‏چنان، در قید شخصیت‏سازی نباشد.طبیعی است که شخصیت سمیر بیشتر از سایرین مورد ارزیابی قرار گیرد.با این حال ما شاهد شخصیتی پیچیده و چندوجهی نیستیم.اصولا خلق شخصیتهای‏ عمیق و پیچیده کاری بس صعب و طاقتفرساست و نیازمند حوصله‏ و دقت در نویسنده است.نویسنده گاه برای طبیعی جلوه دادن‏ شخصیت سمیر،آشنا می‏گردد که تاکنون هیچ زمینه‏ای برای‏ بروز چنین واکنشی دیده نشده است.(ص‏81).همین مسئله را خواننده در صفحه‏316باز شاهد است.در این صحنه هم سمیر شخصیت غیرطبیعی دارد.

در حقیقت نویسنده در وصف وجوه شخصیتی افراد و درون‏نگری‏ شخصیتها ناتوان بوده،و آن‏چنان اطلاعات دقیقی از مضامین‏ روانشناختی ندارد.آنچه بیان می‏شود سیر تفکرات راوی درباره‏ آنان و شرح برخی احساسات ظاهری آنهاست.مسامحات نویسنده‏ در این ارتباط،گریبنگیر تمامی شخصیتهای داستان است:هانیه‏ تنها سمیر را دوست دارد.خواننده،بیش‏از این او را نمی‏شناسد.او در بیمارستان به یاری مجروحان می‏پردازد و تنها وظیفه‏اش دوست‏ داشتن سمیر است.در این ارتباط،خواننده هیچ‏گونه شناختی از وی‏ ندارد،و شخصیت او،در لایه‏ای از ابهام قرار دارد.همین مشکل، برای شخصیتها نقش مؤثری در روند حرکت پیش‏برندهء داستان به‏ جلو ندارند؛همچون فاضل و زار خدر و دایی پناه.در صورتی که‏ این افراد می‏توانستند در اواسط داستان،نقشهایی مهم و کلیدی‏ بازی کنند،و به حال خود رها نشوند.

از جانب دیگر،یکی از دغدغه‏های نویسنده،در توصیف‏ صحنه‏های رزم و نبرد است.غالب داستانهای جنگ،بیشتر به‏ توصیف و نمایش صحنه‏سازی نبردها می‏پردازند.غافل از اینکه‏ توصیفات طولانی نبرد،آن هم به شیوه روایتی سنتی،خواننده را خسته و فرسوده می‏سازد.خوانندهء امروز دوست دارد با جامعهء جبهه‏ آشنا شود.دوست دارد بداند رزمندگان قبل از عملیات در چه حال‏ و هوایی بودند،ارتباط حسی و فاحسی آنان با یکدیگر،چگونه بوده‏ است؟فرماندهان آنها چه افرادی بودند و از چه ویژگیهای شخصیتی‏ برخوردار بودند؟چرا مقاوم و قدرت در میان آنها معنا نداشت،و بیش‏ از حد متواضع و فروتن بودند.چه عاملی باعث می‏شود تا به‏طور مثال فرماندهء لشکری،نیمه‏های‏شب بیدار شود و جورابهای رزمندگان‏ را خود بشوید؟آیا این افراد خاص بودند که چنین حال و هوایی را در جبهه‏ها ایجاد کردند،و یا این،فضای حاکم بر جبهه‏ها بود که‏ انسانها را به محض ورود به منطقه،دگرگون می‏ساخت؟ در این راستا،مضامین بسیار ناب و جالبی وجود دارد،که غالبا در آثار جنگ مطرح نگشته است.چرا که لازمهء توصیف چنین‏ مضامینی،تحقیق دقیق و داشتن اطلاعات کافی از سایر علوم چون‏ جامعه‏شناسی،راوانشناسی،سیاست،فلسفه،...است. با این حال،در رمان«نخلها و آدمها»،نویسنده گاه هوس روی‏ آوردن به چنین مقولاتی را پیدا می‏کند.نویسنده این سؤالات را در ذهن سمیر طرح می‏کند.این سؤالات،بسیار عمیق ومهم‏ نیستند؛به همین دلیل،راوی بیان می‏کند که سمیر خود این مسائل‏ را می‏دانسته است.یعنی ابتدا سؤالاتی در ذهن سمیر به وجود می‏آید،که خود،جواب آنها را می‏داند!

طرح چنین سؤالاتی،اصلا ضرورت نداشته است.نویسنده‏ می‏توانست سؤالات مهمی را در ذهن سمیر ایجاد کرده،باگذر زمان و در اثر مواجه شدن او با سایر حوادث مهم،به آنها پاسخ داده‏ شود.اما او،متأسفانه،برای راحت کردن خود،بلافاصله پس از طرح‏ سؤال،به پاسخگویی آن از طریق راوی می‏پردازدو عملا چنین‏ زمینه‏ای را در بستر داستان خود،از میان می‏برد،و در ضمن،یک‏ صحنه زاید خلق می‏کند.

«ما برای چه در برابر انبوه نیروهای سر تا پا مسلح دشمن‏ ایستاده‏ایم و این همه سختی و اضطراب و التهاب و بی‏خوابی را تحمل می‏کنیم؟آیا دشمن به عملی که انجام می‏دهد و هر حرکتی‏ که مرتکب می‏شود،ایمان ندارد؟...البته پاسخ همهء این پرسشها را،مثل دیگران،می دانست:دریافته بود که دشمن مساما شجاع‏ است،اما هیچ چیز از عشق نمی‏داند.ایمانش...»(ص‏264) نکتهء قابل اعتنا و تعمق،حضور رئیس‏جمهور وقت در صحنه‏های‏ نبرد است.نویسنده باید بسیار دقیق‏تر و ریزبینانه‏تر با این موضوع‏ برخورد می‏کرد،و به صورت بسیار علنی،نقش او و رفتارش را،به‏ باد استهزا نمی‏گرفت.

در این راستا،سمیر با رفتاری بسیار توهین و تمسخرآمیز با رئیس‏جمهور برخورد می‏کند؛طوری که گویی او می‏داند که در آینده،بنی‏صدر از مقام خود برکنار می‏شود و در آن لحظات، رئیس‏جمهور هیچ‏گونه واکنشی به رفتارهای او نشان نمی‏دهد. حضور غیرمنتظره سمیر در محل استقرار رئیس‏جمهور هم‏ بی‏زمینه طرح شده است.او به راحتی می‏تواند به مقر رئیس‏جمهور در جبهه دست یابد؛و سرباز نگهبان رئیس‏جمهور،در مقابل او، هیچ واکنشی از خود نشان نمی‏دهد.درواقع راوی نباید در توصیف‏ این صحنه‏ها وارد میدان شود و در تمخر و توهین به او بکوشد. نویسنده می‏توانست بسیار ماهرانه،به اهداف و نیتهای مغرضانه‏ او بپردازد،و این‏گونه آشکارا،به او توهین کند.(ص‏157)و(ص‏ 293)

این اوصاف،خواه و ناخواه این گزاره را به دست می‏دهد که‏ داستان«نخلها و آدمها»آن‏چنان در ایجاد رابطه حسی میان خواننده‏ و اثر و متقابلا شخصیتهای داستانی،موفق نبوده است.استفادهء نادرست از شیوه روایتی،باعث گردیده تا قالب و ساختار داستان، دچار مشکلات عدیده گردد.تنها نکتهء قابل تعمق در رمان«نخلها و آدمها»استفاده از عنصر مستندسازی و توصیف تاریخ جنگ و ثبت آن در بستر داستانی است.

با آنکه بنای ادبیات داستانی بر پاسخگویی به نقدهایی که خود،آنها را برای چاپ در مجله تصویب می‏کند نیست،اما برای جلوگیری از تضییع حق‏ نویسندهء رمان«نخلها و آدمها»باید بگوییم که این رمان،به‏عنوان رمان برگزیدهء هیئت داوران هفتمین جشنواره ادبیات دفاع مقدس(سال 82)بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس،معرفی شد و مورد تقدیر قرار گرفت.از نظر داوران این‏ جشنواره،این کتاب واجد ارزشهای ادبی و محتوایی متعددی بود.همچنان‏که ما نیز آن را رمانی جذاب و خواندنی در زمینه دفاع مقدس،و از بهترین منتشر شدده‏ در این عرصه می‏دانیم،و مطالعهء آن را به علاقه‏مندان این‏گونه آثار،توصیه‏ می‏کنیم.